گزارش

نشریات زنان در عصر قاجار

بخش دوم

عالم نسوان

صدر هاشمی در کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران» می‌نویسد: «مجله عالم نسوان در طهران به صاحب امتیازی نوابه خانم صفوی و در تحت نظر مجمع فارغ‌التحصیلی مدرسه عالی اناثیه امریکایی ایران بیت آل در سال ۱۲۹۹ شمسی تاسیس و شماره اول آن در ذی‌حجه ۱۳۳۸ قمری مطابق میزان (مهر) ۱۲۹۹ شمسی منتشر شده است. مجله عالم نسوان از مجلاتی است که مخصوص نسوان تاسیس و بیشتر مقالات آن به قلم فارغ‌التحصیلان مدرسه اناثیه امریکایی نوشته شده است. مقالات این مجله در پیشرفت و ترقی نسوان مملکت و تعلیم اصول خانه‌داری و زندگانی جدید به آنها کمک فراوان نموده است.»

زبان زنان

«خانم صدیقه دولت‌آبادی خواهر حاجی میرزا علی‌محمد دولت‌آبادی در سال ۱۲۹۸ شمسی یعنی سه سال پس از تعطیلی روزنامه شکوفه، روزنامه زنان زنان را در اصفهان انتشار داد که ترتیب انتشار آن ۱۵ روز بود. روزنامه زبان زنان از مسلک مقرر خود که بحث در امور مربوط به زنان و دوشیزگان باشد به تدریج خارج شد و به موضوعات دیگری پرداخت که در نتیجه روزنامه جنبه جنجالی پیدا کرد، به مناقصه قلمی با مردان می‌پرداخت و موضوع آزادی و استبداد را بیش از مرد و زن و مسائل مختص به زن هدف بحث قرار می‌داد. در سال دوم، پیشامد کودتای حوت (اسفند) ۱۲۹۹ سبب تعطیل روزنامه در اصفهان شد و تبدیل آن در سال ۱۳۰۰ شمسی به مجله‌ای با انتقال به تهران پیش آمد.» (ببران ۱۳۸۱:۴۹)

مندرجات روزنامه زبان زنان پس از درج مقاله اساسی که غالباً راجع به نسوان است (از قبیل زنان و علوم و زن بیچاره نیست) شامل مقالات مختلف است که بیشتر آن مقالات نیز مربوط به زنان است.این روزنامه در سال‌های انتشار خود طرفدار آزادی و توسعه فرهنگ بین زنان کشور بود. خدمات سیاسی این روزنامه در مرحله امضای قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله و مخالفتی که این نشریه با نفوذ انگلیسی‌ها در ایران کرد، درخشان بود. در حقیقت زبان زنان به تنهایی مبارزه مطبوعاتی با قرارداد ۱۹۱۹ را در اصفهان بر عهده داشت. مبارزات صدیقه دولت‌آبادی برای بیداری زنان با مخالفت برخی محافل اصفهان روبه‌رو شد و اداره روزنامه‌اش را بیش از دو بار سنگباران کردند و سرانجام روزنامه‌اش توقیف شد. زبان زنان گرچه اول روزنامه‌ای نیست که با مدیریت یک بانو در ایران منتشر شده بلکه قبل از آن یعنی در آغاز مشروطیت، روزنامه شکوفه به مدیریت مرحوم خانم مزین‌السلطنه در تهران تاسیس و منتشر شده، ولی هاشمی طور که خود بانو دولت‌آبادی در شماره چهار سال دوازدهم مجله عالم نسوان در همین یک مقاله نوشته «زبان زنان اول نامه بوده که توانست اسم زن را به عهده بگیرد و با فکر زن و قلم زنان نوشته شود و اهمیت موقعی داشته باشد چون که در تاریخ در اصفهان فناتیک، به طبع می‌رسید»، در حقیقت همان قسم که بانو دولت‌آبادی متذکر شده، انتشار روزنامه به نام زن در اصفهان یک شهر با تعصبات شدید گروهی، کار بسیار مشکلی بوده و به همین جهت هم به شرحی که ذیلاً یادآور می‌شویم عاقبت مدیر روزنامه توانست در اصفهان مقاومت کند و در مقابل کارشکنی و سنگسار کردن خانه و محل اداره و ناچار به ترک این شهر و مهاجرت به تهران شد.

جمعیت نسوان ایران

روزنامه جمعیت نسوان ایران یا جمعیت نسوان وطنخواه به مدیریت محترم اسکندری منتشر می‌شد. وی زن تحصیلکرده‌ای بود که بیش از سایرین به مسائل اجتماعی توجه داشت و خواهان تساوی کامل حقوق زن و مرد بود. (روزنامه جمعیت نسوان وطنخواه، ۱۳۰۲ش) او نوشت عده‌ای با هوچی‌گری می‌خواهند (مطالب حقه نسوان) را از بین ببرند ولی نسوان دنیا سر از خواب گران غفلت برداشته، راه استرداد حقوق حق خود را یافته‌اند. (این بیداری نتیجه عکس‌العمل قرن‌ها ظلم و فجایعی است که به عالم نسوان وارد شده) و ادامه داد که اکنون «تا آخرین دقیقه خواهیم کوشید و تا جان داریم... از مطالبه حقوق حقه خود و دفاع نوع خود دست‌بردار نیستیم.» (روزنامه نسوان وطنخواه، شماره ۲، ۱۳۰۲ ش)

گزارش

امین معصومی

نگاهی به ایران باستان- ۳۴

حدود دنیای باستان

وسعت جهان از نگاه مردم باستان بسیار با آنچه در حقیقت وجود داشته است، متفاوت بوده. کمبود امکانات و پایین بودن سطح علم و آگاهی مردم دنیای قدیم مانع آن بود تا آنها تصوری درست و کامل از زمینی که در آن زندگی می‌کردند داشته باشند. سرزمین ناشناخته فراوانی برای مردم دنیای باستان وجود داشت و آنها می‌پنداشتند این سرزمین‌ها که منتهی‌الیه جهان را تشکیل می‌دهند، بیابان‌های لم‌یزرع و خشکی هستند که انتهایی برایشان نمی‌توان تصور کرد. شاید یکی از معتبرترین و علمی‌ترین منابعی که می‌توان با استناد بر آن با دنیای شناخته‌شده جهان حدود ۲۴۰۰ سال پیش آشنا شد، کتاب تاریخ هرودوت مورخ یونانی باشد. مهم‌ترین ویژگی این کتاب، علاوه بر آنکه قدیم‌ترین کتاب تاریخی به‌جامانده از دنیای باستان است، به این موضوع مرتبط می‌شود که نویسنده این کتاب یعنی هرودوت، خود جهانگردی چیره‌دست بود. او بسیاری از اطلاعات کتاب خود را در اثر سفرهای فراوانی که در آن تقریباً تمامی مناطق شناخته‌شده و دارای تمدن جهان آن روز رفته بود، به دست آورده است. همین موضوع کمک خوبی است برای او که بر اثر ارتباط گرفتن ما مردمان گوشه و کنار دنیا تجربیات آنان را هم از مشاهده سرزمین‌های جدید چاشنی محتوای کتابش کند. هرودوت حدود دنیا را این‌گونه در کتاب خود تصور می‌کند.

او مهم‌ترین ویژگی «کناره‌های زمین مسکون» را در وجود «چیزهای قیمتی» در این مناطق می‌داند. منتهی‌الیه سمت شمال غرب را یونان می‌داند که «بهترین آب و هوا را دارد». در توصیف مشرق‌زمین از هند یاد می‌کند و پس از هندوستان را بیابان‌های غیرمسکون معرفی می‌کند. هرودوت در وصف ثروت‌های هند می‌نویسد: «هند که شرق اقصی است دارای حیوانات و چهارپایان و طیوری است که از حیث بزرگی در سایر جاها مثل و مانند ندارد، ولی اسب‌های هندی از اسب‌های نیسایه (مادی) پست‌ترند. ثانیاً در هند طلای زیادی است که از زمین و رودخانه‌ها به دست می‌آورند. در اینجا درختانی است خودرو که میوه آنها پشم است و از حیث قشنگی و خوبی از پشم گوسفند بهتر [هستند]. هندی‌ها از این پشم لباس تهیه می‌کنند (گویا مقصود هرودوت پنبه است، که در عهد قدیم اختصاص به هند داشته است).»

هرودوت پس از هند از عربستان صحبت می‌کند و از سمت جنوب عربستان را انتهای دنیا تصور می‌کند. او ثروت‌های عربستان را این موارد معرفی می‌کند: «در این مملکت کندر؛ مرمکی، زغال اخته، دارچین و لادن به عمل می‌آید.» گیاهان معطر بیابانی که در دنیای باستان ارزش فوق‌العاده بالایی داشتند. هرودوت از طرف جنوب غرب هم معتقد است حبشه انتهای دنیاست (حبشه عنوانی بود که به تمام آفریقای شناخته‌شده تا آن زمان به جز مصر گفته می‌شد). وی در توصیف ثروت‌های حبشه می‌نویسد: «در اینجا طلا فراوان است و این مملکت فیل‌های عظیم‌الجثه و درختان خودرو گوناگون دارد، که از جمله آبنوس است. اهالی این صفحه شکیل و دارای قامتی بلند و عمر درازند.» هرودوت درباره سرزمین‌های غربی یونان به نتیجه مشخصی نرسیده است. شاید علت مهم آنکه او برخلاف سایر جهات زمین درباره منتهی‌الیه غربی زمین با قاطعیت نمی‌تواند سخن بگوید، سکونت خود او در یونان باشد. آنچه در ظاهر برای مردم باستان مشخص بوده، در طرف مغرب یونان هیچ تمدنی وجود نداشته است. اما هرودوت بارها در اقوالی از هموطنانش شرح افرادی را شنیده که رنج سفر به سرزمین ناشناخته اروپا را بر خود هموار کرده بودند. او در این روایت‌ها داستان‌های اسرارآمیزی درباره سرنوشت این ماجراجویان و اقوامی که آنان با آن روبه‌رو شده‌اند شنیده بود. او می‌نویسد درباره صفحات غربی نمی‌تواند چیزی بگوید، زیرا اطلاعات صحیحی در این باره وجود ندارد. او گفته‌های دیگران را هم به خاطر غلوآمیز بودنش نمی‌تواند باور کند. در جایی از قول هموطنانش می‌گوید آنها معتقدند در سمت مغرب «رودی هست که نامش اردی‌دان است و به دریای شمال می‌ریزد و کهربا را از آن رود به دست می‌آورند». در جایی دیگر قول دیگری را نقل می‌کند با این مضمون که در مغرب «جزایری هست از سرب و سرب را از آنجا می‌آورند». سرانجام تنها صحبتی که هرودوت درباره اروپا و منتهی‌الیه غربی جهان می‌تواند ارائه دهد این است: «البته در شمال اروپا طلا زیاد است، ولی نمی‌توانم باور داشته باشم که طلا را آرایماسب‌ها یعنی مردمی که در همه چیز شبیه سایر مردمانند ولی یک چشم دارند، از عنقاها می‌دزدند. کلاً من باور ندارم که مردم یک چشم وجود داشته باشد.»

این بود حدود دنیا از دیدگاه یکی از بزرگ‌ترین مورخان دنیای باستان. به خوبی از این دسته‌بندی متوجه می‌شویم دنیای متمدن آن زمان به کلی از وجود تمدن زردپوستان در شرق و تمدن سرخ‌پوستان در غرب جهان بی‌اطلاع بود.

منبع:

۱- ایران باستان، حسن پیرنیا، انتشارات دنیای کتاب، صفحات ۶۳۵ و ۶۳۶

یادداشت

خواطر نوین از متون کهن-۳

نسبت تاریخ و داستان سرایی

علی تحصیلی

آیا بین تاریخ‌نویسی و داستان‌سرایی می‌توان نام‌نامه‌ای را ترسیم کرد؟ اگر چه تاریخ‌نویسی امر انسانی «اقعیات و رویدادهای عینی صورت می‌گیرد» اما این حد از تاریخ‌های به ثبت رسیده تفاسیر متفاوتی را صورتی می‌سازد، چون به زمینه‌ها و چگونگی ادراک دیگری معطوف هستند. با اخرج‌ها می‌شود به نوعه به تعمیق منابع تاریخی در خصوص توضیح بیشتر علل دوقرن سکوت جامعه ایرانی پس از استیلا ممکن است. هر خواننده کنجکاوی در مواجهه با ترجمه کلیله و دمنه به راه افتد این دیگری در آن نص تاریخی رویدادهای به ثبت رسیده است و به چه معنایی.

تاریخی که زمانه خود مدون نشده باشد، همواره پس از آن از زاویه‌های مختلف بازخوانی خواهد شد. هر کس گوشه‌ای از آن را برجسته کرده و بخشی را از چشم می‌اندازد. اینک برای روشن کردن زوایای تاریک گذشته، ما نیاز به دیدگرگر داریم تا از واقعیات را به یاری هم از زوایای مختلف بنگریم و همه قطعات بازل را کنار هم چیده و تصویر واقعی را دریافت کنیم. مثلاً مقاومت خانم شیرزنی در نهضت جنگل از خاتم رابعه موحد باعث شد یکی از مظلمان دیگر این ماجرا دست به قلم برده و با بازگویی گوشه‌هایی دیگر از آن واقعه، تصویر ارائه شده را تکمیل کند. لازم به ذکر است نیز مطلب از گروه تاریخ نوجه و رمقی به نویسنده مطلب نداشت

گزارش گویه‌ای که به تقاصر در مقام حفظ حقوق زن بسه علی عظمت خانم در نهضت جنگل پرداخته است و مقدمتاً مدعی شده به خاطر جنبش کمتر به اینان توجه شده است در شماره ۹۸۸ مورخ ۸۹/۳/۲۵ روزنامه وزین شرق مطالعه شد.

عوامل مختلفی مرا بر آن داشت که نوشته خانم رابعه موحد را محدود بخواهم از جمله این عوامل سابقه نسبت خانوادگی و زندگی کردن پدرم تا سال ۱۳۶۲ در همسال قطعی بود که عظمت خانم در آنجا رقم زده شده و از همسار جا با جوری بیگانه قواداده به سنت عشایری قرار گرفته و به حقله بعد رفته است. همچنین عکس‌های متعددی از همان لقعه و بقع نیل در کتابخانه پدر نصب شده است و به ارسناد و قابلیت می‌توانسته به کالوه سرکاران رضاخان درخوجین است پدرزرگ در عرصه نیز شرکار نزیند مشکل با قلم‌های ساسانه علاوه بر حقه رسنجهای دفتر کار پدر نیز هست.

مجموعه این عوامل مرا به غور در این مطلب فراخواند که سه لقاط قابل توجه و درخور تأمل وجود دارد اینکه کل ماجرا به جز در سه مورد با نقل قول مورخین امر احمدی و تحقیقی گزارش را پایین بی‌ارزش می‌کند و به همین جهت ذکر نقل قول‌ها بدون ارائه منابع و اسناد مورد تأمل است. لقطه دوم اینکه گویه‌ها و گزارش‌ها در مقام تصحیح یا تکمیل گزارش مذکور، کار چندانی نکرده است.

۱- ساز عظمت خانم شیرزنی خانم شیرزنی در نهضت جنگل چاپ اسد با داستانه معرفی شده است.

۲- هفت زن شیرزن تاریخ ایران نوشته شاهرخ مسکوب چاپ نوین نازی خانم بی‌بی باشد: چه در آن موقع و چه در قدرت و شهرت و به همین جهت خانم را به ترجمه کتاب و دسته به راه اثر فنی دیگری در آن نص تاریخی رویدادهای به ثبت رسیده است و آن همانی را از سخن می‌گوید؟

حدود سال ۱۳۰- هجری سیوله می‌رفیه پس از عبور از سلفلق کوهستانی پیوسته در مرکز قوقاسه و در جنگی شرکت نموده بوقلیبه شکست می‌گیرد. اسمعیل بن یک‌شت نامتوپا به عنوان لقعه باشی به پیشروی‌های می‌رفیه محسوب شد، بلکه بخاطر تسریع فرزندش علی بود. تنها ۱۰۷ پس از واقعه شکست بوقلیبه ایرانیان با دشواری‌های فلیانه و بسیار خانواده و صحیح حق می‌رفیه به نبرد با می‌رفیه پرداختند؛ نبردی به طاقم می‌رسد احاطه جبین در برقم مردان. آخرین خلیفه می‌رفیه فرار داشت. اوستاد عرفانی با دعوی کمرکش و فرموده می‌گرفاند، در قوقاسه بود تا وجهاد و مقاصلی‌ی یک سیاه بذیرنده متوقعه همه رگ‌ها فاتحان ایرانی پس از شکست بوقلیبه خلافت را به سلسله می‌سلی سپردند اما خلقای بی‌میلی که با رشادت‌ها و پارسایی ایرانیان به خوبی آشنا بودند به وارثی رسیده خود جهاد آوند و اوستاد را چند سال پس از اقرار می‌رفیه، با دعوت به حق خلافت خلیوخدیدند که هلاکت رسانند. با توجه به اینکه ترجمه قدیم قلعه از کلیله و دمنه در همین سال‌ها ساخته شده و در مصر فیوا مرجع خواندن‌های به رویدادهای صحیح خود نداشته است و اینکه حقایق و دوم نشار قرمان از این ترجمه‌های ترجمه‌های گوناگونی در مصر چنان تجیرانی قرار گرفته است و تصحیح‌های متعدد و بعضاً بسیار مشکل و ناقصی در مصر چنان تجیرانی قرار گرفته است و تصحیح